

تفسیر سوره یوسف، جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)

بحث شد درباره کتاب مبین بود که قرآن تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ (نحل: ۸۹) است، از جمله برای خودش.

جلسه پیش دو سؤال مطرح شد که جواب آن‌ها در مباحث قرآن‌شناسی است.

معنی ام الكتاب

۱- آیا آیات الكتاب المبین همان لوح محفوظ است؟

جواب: قرآن یک حقیقت کشیده شده از بالا تا پایین است که اصل آن در بالاست و در پایین همین قرآن عربی است. در بالا این قرآن اصلاً عربی نیست! به هیچ زبانی نیست. در سوره زخرف دارد **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)**؛ ما این کتاب را قرآن عربی قرار دادیم **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴)** که خود این کتاب در یک ام الكتاب است. معلوم است که منظور این نیست که کتاب در یک جعبه است. کتاب در کتاب است یعنی چه؟ این جز با ماجرای **تجلی و انزال** قرآن قابل توضیح نیست؛ یعنی قرآن کدهایی داده که این قرآن درون یک حقیقت دیگری است به نام ام الكتاب که از آنجا انزال پیدا کرده و پایین آمده.

فهم قرآن مثل دست زدن به قرآن طهارت لازم دارد

باز در سوره مبارکه واقعه، ص ۵۳۷: آیه ۷۷: **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ**؛ این جا به قرآن کتاب گفته نمی‌شود، به آن یا **کتاب مکنون** (کتاب در بسته؛ در کِن و غلاف گذاشته شده، پنهان شده و مخفی شده) می‌گویند؛ یعنی خود قرآن در یک کتابی است. **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**؛ ضمیر «ه» به کجا می‌توان برگرداند؟ یک

بحثی در عربی و علم اصول است که می‌گویند: ضمیر باید به اولین جایی که می‌تواند برگردد برگردد (مرجع متأخر) این جا ضمیر به کتاب مکنون برمی‌گردد؛ یعنی مس آن کتاب مکنون بالا و تماس با آن حقیقت طهارت می‌خواهد. این هم به بحث **وحی‌شناسی** برمی‌گردد که وحی مثل الفاضلی نیست که من به شما می‌دهم و شما با خود می‌بری! وحی یک مساس و تماسی با عالم بالا می‌خواهد که وقتی خدا به پیغمبر می‌گوید: **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ**، در سوره نمل هم گفته: **وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ** (۶)؛ یعنی هم قرآن و هم ام‌الکتاب، لدنی است؛ یعنی باید جان پیامبر تا آن جا بالا برود و این هم طهارت می‌خواهد. همان‌طور که دست زدن به قرآن طهارت می‌خواهد، **فهم معارف** (حقائق، لطائف و اشارات) قرآن هم **طهارت** می‌خواهد. این طور نیست که یک چیزهایی را در قالب لفظ دارند به آدم می‌دهند. اصلاً **وحی** چیزی نیست که در این قالب بیاید. از همان بالا که من لدن حکیم علیم است پیامبر باید **تلقى** بکند و با انزال پایین بیاید و عربی آن را هم بگیرد و تحویل بدهد. از بالا تا پایین باید خودش حضور داشته باشد. تفسیر این بحث بماند در بحث قرآن‌شناسی.

رابطه قرآن با فرهنگ عرب

۲- اگر قرآن در سرزمینی غیر عربی نازل می‌شد، غیر عربی بود؟ بالاخره بافت فرهنگی غیر عربی در معارف

قرآن تأثیر گذاشته یا نه؟ یا می‌پرسند اگر قرآن الان نازل می‌شد فرق می‌کرد؟

جواب: هم بله و هم نه! بعضی متصلبانه می‌گویند هرگز! اما قرآن به دلیل این که در بافت سرزمین عربی نازل

شده، در جاهایی از قرآن تأثیر گذاشته که حتی دریافت بعضی از لطائف آن اصلاً اطلاعات عربی می‌خواهد. نه

اطلاعات زبان عربی بلکه اطلاع از فرهنگ عربی لازم است و الا بعضی از لطائف آن گیر نمی‌آید. اگر قرآن الان

نازل می‌شد چه می‌شد؟ حالا که نشده ولی اگر نازل می‌شد، در آن از ایمیل و اینترنت هم یادی می‌شد. چون آن

موقع نازل شده در مثال‌ها و تمثیل‌هایش، وقتی می‌خواهد ارجاع بدهد به سیر در طبیعت، ارجاع می‌دهد به شتر

و مشخص است که مال فرهنگ عربی است و اگر قرآن در استرالیا نازل می‌شد، ارجاع می‌داد به کانگورو که این

تأثیر مهمی در کل ماجرا نمی‌گذارد؛ مثلاً همین سوره مبارکه واقعه: ص ۵۳۶ را نگاه کنید، فهم آن نیاز به درک فرهنگ عربی دارد. در آیه ۷۱ دارد: **أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ؛** آیا این آتشی را که بر می‌افروزید می‌بینید؟ **أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ** (۷۲)؛ شما درخت آن آتش را به وجود آوردید یا ما به وجود آوردیم؟ درخت آتش یعنی چه؟ بعد دارد: **نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ** (۷۳)؛ ما این درخت آتش را یک تذکری گذاشتیم و متاعی برای بیابانگردان، اما این که تذکر چیست؟ احتیاج به شناخت فرهنگ عربی دارد؛ یعنی فهم این، بیابانگردی می‌خواهد.

آتش درون سنگ سرد تذکری برای معاد

یک درخت‌هایی در بیابان‌های عربی در می‌آمده که در سوره یس از آن به **شَجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً** یاد شده که این‌ها ساقه آن را می‌شکستند و به هم می‌زدند و جرقه می‌زده و جای کبریت از آن استفاده می‌کردند. حالا تذکره آن چیست؟ این است که طرف آمده استخوان یک کافر را در دستش گرفته و می‌آید پیش امیر المؤمنین می‌گوید: این که می‌گویند جهنم می‌سوزاند، این استخوان که سرد است؟ و در روایتی هست که حضرت می‌گویند یک سنگ چخماق بیاورند تا این حقیقت معاد را که **نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ** (همزه: ۶-۷)؛ آن ناری که به جان آتش می‌زند؛ یعنی آدم را می‌سوزاند، نشان دهند و حضرت می‌گویند: ببین این سنگ سرد است! و به هم می‌زنند و می‌گویند ببین از آن جرقه بلند می‌شود! یعنی می‌خواهند یک مثلی بزنند که بگویند: ببین آتش از درون این در می‌آید و این حقیقت را با آن فرهنگ نشان می‌دهند و این تذکره است برای کسی که بخواهد بحث معاد را بفهمد و بداند که محل طلوع این آتش در جان است و از داخل شعله می‌کشد. این جور نیست که یک آتش بیرونی به کسی می‌زند.

ولی زبان قرآن و دین اگر **زبان فطرت** باشد **لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ** است براساس آیه **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ** (روم: ۳۰) این دیگر تأثیر ندارد که وقتی می‌خواهند معاد، اعتقادات و اخلاق را توضیح بدهند چه شکلی باشد.

این شبهه‌ای که می‌کنند که فرهنگ عربی در معانی تأثیر دارد، در مسائل اعتقادی و اخلاقی این شبهه را وارد نمی‌کنند، در مسائل احکامی وارد می‌کنند که بحثی جدی هم هست! که آیا احکامی که گفته شده، تحت تأثیر آن فرهنگ هست، یا نیست؟ همین قدر بدانید که هم هست و هم نیست!

آن جایی که تحت تأثیر آن فرهنگ هست، قرآن کدگذاری کرده به گونه‌ای که آدم اهل دقت بفهمد این مسئله به یک فرهنگ و شرایطی ارتباط دارد؛ به عنوان نمونه: آیه ۳۴: ص ۸۴ سوره نساء که بحث زدن خانم‌هاست. می‌گویند این آیه تحت همان فرهنگ است: **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛** مردان بر زنان قوام هستند به واسطه تفضیلی که دارند که این تفضیل را توضیح دادیم که تفضیل عند اللّهی نیست **وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛** و از این جهت که نفقه به عهده‌شان است **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ؛** زنان صالح فرمانبردارند و حافظ غیب هستند؛ یعنی بحث‌های داخل خانه را جار نمی‌زنند. **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ؛** آن زنانی که از نشوزشان می‌ترسید. بحث نشوز بحث مفصلی است و اجمالاً این‌که نافرمانی کنند در جایی که باید فرمان ببرند نه در جایی که دستور بدهی یک چایی بیاور و او بگوید نمی‌آورم و بگویی پس گرفتار نشوز شدی!

کدگذاری‌های قرآن در بحث‌های احکام

و به ترتیب آورده؛ اول: **فَعِظُوهُنَّ؛** آن‌ها را وعظ کنید **وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ؛** دوم: از خوابگاهشان جدا شوید **وَأَضْرِبُوهُنَّ؛** سوم: بزنی‌شان! به ادامه آیه دقت کنید که این‌ها کدگذاری‌های قرآن است **فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا؛** وقتی که اطاعت کردند دیگر از شما راهی برای این کارها وجود ندارد. این کد دارد نشان می‌دهد که رمزش بحث اطاعت است. با بحث الرجال قوامون و بحث سرپرستی شروع کرد و اگر اطاعت کرد، نشان می‌دهد این مسائلی را که دارد طی می‌کند، می‌خواهد به اطاعت بکشانند. حالا فرض کنید در فرهنگی این روش اصلاً به اطاعت نکشانند و اگر شما بروید توی کار کتک‌کاری کار را بدتر می‌کند و این کار طرف را به اطاعت نمی‌کشانند بلکه کار را خراب می‌کند و زندگی را به **بن‌بست** می‌کشانند، پس این **وَأَضْرِبُوهُنَّ** این‌جا کار نمی‌کند!

خود قرآن هم کدگذاری آن را کرده است. **فَإِنْ أَطَعْتُمْ كُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِمْ سَبِيلاً؛** اگر اطاعت کردند راهی برای **تعدی** شما نیست.

(سؤال) ج: وقتی بحث را به اطاعت تعلیق می‌دهد، از این در می‌آید که در سیستم قرآن این است که مرد سرپرست است و قضیه را موکول به اطاعت می‌کند و این هم از خود قرآن استفاده می‌شود و ما چیزی را نباید ببافیم. خود آیه گفته **فَإِنْ أَطَعْتُمْ كُمْ** و به اطاعت مربوط است. حالا اگر شما دیدید با این سیستم ضعیف از زیر بار قوی خارج شد و رفته در سیستم طلاق... ولی می‌بینید همین سیستم در روستا جواب می‌دهد. بعدش هم این مرتبه در فرض نشوز است نه این که چرا غذا درست نکردی یا چرا لباس من اتو نشده؟! و هم این که ما معمولاً اول آیه را نمی‌بینیم و آخر آن را می‌بینیم؛ یعنی نه وعظی هست و نه بی‌مهری‌ای است ...

اصول در قرآن در تمام زمان‌ها لایتغیر است

ببینید در مسائل اعتقادی اصلاً این بحث مطرح نیست؛ چون اعتقادات ربطی به آدم‌ها ندارد؛ این که کیفیت معاد و توحید چه طوری است؟ این به آدم‌ها و فرهنگ‌ها ربط ندارد؟! در مورد اخلاق هم چون میان ادیان و مذاهب اصول اخلاقی مشترک وجود دارد، سر این هم خیلی بحث نمی‌کنند، ولی سر احکام بحث می‌کنند که آیا متعلق به آن فرهنگ بوده یا نبود؟ یا این سؤال که اگر قرآن الان نازل می‌شد قیافه‌اش چه جوری می‌شد؟ حالا که نشد ولی اگر می‌شد قیافه‌اش با این قرآن فرق می‌کرد. فقط قیافه‌اش فرق می‌کرد نه اصول و امهات و بحث‌های اعتقادی و اخلاقی آن! ولی در یکسری راهکارها ممکن بود که فرق می‌کرد و قطعاً کدگذاری می‌شد که نشان دهد این مثلاً متعلق به بحث اطاعت است و اگر بحث اطاعت نبود این هم نیست. این جور نیست که **طابق النعل بالنعل** من باید این کارها را بکنم! حتی اگر زندگی به بن‌بست کشیده شود! این نیست.

تأثیر فرهنگ عربی در ساختار ظاهری قرآن

این همه که در قرآن آمده که بهشت سایه است، در حالی که در بهشت به این معنا سایه و آفتابی نیست. این تأثیر محیط آفتاب‌گیر عربستان بوده اما شاید اگر قرآن در کشورهای اسکاندیناوی نازل می‌شد، در سوئیس مردم با آفتاب عشق می‌کنند، شاید در قرآن همه‌اش می‌گفتند در بهشت همه‌اش آفتاب است.

کسانی که دقت می‌کنند می‌فهمند که نه آتش قیامت این آتش است، نه لذت‌هایش از این لذت‌هاست. خود آیات هم برای کسانی که اهل دقت‌اند کدگذاری کرده **الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ**؛ آتشی که محل طلوع آن دل است. این چه آتشی است؟ این همان یوم الحسرة است. مثلاً وقتی دانشجویی یک درس را می‌افتد چه چیز در او می‌گذرد؟ دارد آتش می‌گیرد ولی دست که به طرف بزنی سرد است. این همان آتش است، لذا خود **محیط نزول** و فرهنگ عربی تأثیر گذاشته در ارجاع زیاد به شتر و این‌ها جزء خطوط کلی قرآن محسوب نمی‌شود که بگوییم هدایت‌های قرآن عوض نمی‌شود. نه! نه مسائل اعتقادی و نه مسائل و اصول اخلاقی قرآن عوض نمی‌شد. در مسائل احکامی هم راهکار گذاشته، لذا این کتاب کماکان کتابی جهانی است.

قرآن خطوط کلی را به **زبان فطرت** معرفی می‌کند و زبان فطرت هم لا تبدیل لخلق الله است در تمام مسائل اعتقادی، اخلاقی و احکامی. در بحث احکام هم کسی سر نماز و احکام فردی اشکال وارد نمی‌کند و عمدتاً سر بحث‌های اجتماعی قرآن است.

مثال‌های مناسب هر زمان تأثیری در هدایت کلی ندارد

بعضی خیلی دگم می‌گویند شرایط جغرافیایی نزول هیچ تأثیری در قرآن ندارد! نه! بالاخره در مثال‌ها و تمثیل‌ها فرهنگ بیابانگردی عرب تأثیر داشته. این هم خیلی عقلایی است مثلاً صد سال پیش وقتی عالمی می‌خواست بگوید وقتتان را تلف نکنید، می‌گوید: چرا اینقدر پای قلیان می‌نشینید؟ الان بخواهد بگوید می‌گوید: چرا اینقدر بی‌خود می‌نشینید چت می‌کنید؟ چرا سه ساعت می‌نشینید فوتبال نگاه می‌کنید؟ این کلام یک روح و محتوا دارد و آن دانستن قیمت وقت است، حالا در هر زمانی تطبیق مثال آن فرق می‌کند و این مثال‌ها در هدایت کلی تأثیر ندارد.

(۳): نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ *

در معنی قصه این ریشه را در قرآن داریم. قَصَصَ به معنی پیگیری کردن است و قصه را از این جهت قصه می‌گویند که حوادثی پشت سر هم دارد اتفاق می‌افتد.

در سوره مبارکه قصص: ص ۳۸۶، آیه ۱۱ مادر حضرت موسی به خواهر حضرت موسی می‌گوید: **وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیْهِ** و گفت به خواهرش برو دنبالش **فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**؛ او هم از فاصله دور که آن‌ها نمی‌فهمیدند، داشت نگاه می‌کرد، یا داریم **فَارْتَدًّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا** (کهف: ۶۴) حتی قصاص را قصاص می‌گویند چون پیامد عمل است.

تفاوت قصه با تاریخ

هدف قرآن پندآموزی است

نکته بعدی این است که قصه با تاریخ فرق دارد و قرآن قصه می‌گوید ولی تاریخ نمی‌گوید. تاریخ‌نویسی این است که شما شروع بکنید زندگینامه یک فرد را بیرون بریزید. از تاریخ و محل تولد بگیریید تا حوادث مختلفی که برای او اتفاق می‌افتد. قرآن متعرض چنین چیزی نمی‌شود. قرآن کتابی است که به دلیل این که می‌خواهد از زمان نزولی الی الابد برود، نه گیر زمان است و نه گیر مکان! لذا نه به زمان اشاره دارد و نه به مکان، مگر به‌ندرت! آن هم برای این که کروکی بدهد که اگر می‌خواهید، بروید ببینید؛ مثلاً در سوره حجر دارد **وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَاذْقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمْ لِبِإِمَامٍ مُّبِينٍ** (۷۸-۷۹) به شاهراه اصلی «امام» گفته می‌شود. بزرگراه‌هایی که وقتی کسی در آن افتاد، اگر خودش کج نشود، دیگر نیازی ندارد آدرس بپرسد و به مقصد می‌رسد. آیه می‌گوید: شما بروید در دو روستایی که کنار شاهراه اصلی مکه تا شام بوده. این روستا بر آن شاهراه است و اگر هم آدرس می‌دهد برای این است که **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ** (۷۵) آیاتی است برای کسانی که وسمه‌شناس هستند و اهل میراث فرهنگی هستند بروند این‌ها را پیدا کنند و ببینند ما چه بلایی سر این‌ها آوردیم! اگر هم گاهی قرآن آدرس مکانی را می‌دهد، مکان برایش مهم نیست، مهم این است که در این مکان چه تذکری وجود دارد؟ لذا گاهی اوقات به مکان اشاره می‌شود. به زمان که اساساً هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. اصلاً

معلوم نیست که این قصه‌ای که قرآن تعریف می‌کند در کجا اتفاق افتاده و پس و پیش تاریخ آن هم مشخص نیست. در قرآن ۱۳۶ بار در ۵۶ سوره اسم حضرت موسی آمده ولی معلوم نیست برخوردش با خضر در کجای داستان بوده؛ یعنی کی با خضر برخورد کرده؟ معلوم نیست وقتی به میقات رفته دو بار رفته، یا یک بار رفته! چیزی که برای قرآن مهم نباشد و **پندآموزی** نداشته باشد، از آن داستان چیزی نمی‌گوید اما جایی که مهم است اگر شده صدبار هم می‌گوید. به این می‌گویند قصه‌گویی. جایی که لازم باشد بولد کند، درشت می‌کند، پردازش می‌کند، حتی داستان‌پردازی می‌کند! قسمتی که به لحاظ زمانی شاید هیچ سهمی در زندگی او نداشته باشد.

این که حضرت موسی در سوره طه دارد که خدا از موسی می‌پرسد **وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷)**؛ این چیست که به دست گرفتی؟ می‌گوید: **قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸)** اگر خدا اجازه می‌داد یک انشا هم درباره عصا می‌گفت! می‌گوید: من به این تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ درخت‌ها را می‌زنم و یک کارهای دیگر هم می‌کنم. این مکالمه برای خدا مهم بوده و درشت هم کرده اما این که پس و پیش ماجرای او با خضر چه بوده، مهم نبوده و ذکر هم نمی‌کند. کسی هم نمی‌فهمد که این ماجرا قبل از رفتن موسی به طور بوده یا بعد از آن؟ آیا قومش را ول کرده رفته دنبال خضر؟ فراعنه مختلفی در قرآن هستند که اصلاً ذکر نمی‌شود که این‌ها اوضاعشان چه جور بوده! اسمشان چه بود؟ کدام فرعون بوده؟ لذا قرآن تاریخ نمی‌گوید، ولی قصه می‌گوید. دارد:

(۳): نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ.*

فیلم‌ها هم تاریخ نیست، قصه است. یک صحنه‌هایی بزرگ و درشت می‌شود؛ مثل این فیلم‌های پلیسی که آلمانی‌ها درست می‌کنند کلاً «لا يُعْبَوُ بِهَا» است؛ یعنی به هیچ دردی نمی‌خورد و دیدن و ندیدن آن هیچ تفاوتی برای انسان نمی‌کند، مگر یک کارگاهی که بخواهد از این قصه و داستان‌های آگاتا کریستی خطی بگیرد و شمی پیدا بکند ولی عمدتاً هیچ اعتنایی نمی‌شود به آن‌ها کرد. حالا دیدیم! چه اتفاقی افتاد؟! به درد وقت تلف کردن می‌خورد. اگر می‌بینید در شرح احوال بزرگانی چون بوعلی است که می‌گویند: ما عهد کردیم که در عمرمان قصه نخوانیم، برای این است که بخوانم که چه بشود؟ و منظورشان قصه‌های انبیا و قرآن و مثنوی نیست.

سبک مثنوی به شدت شبیه قرآن است. اگر کسی مثنوی خوان نباشد گاهی اوقات قصه را گم می‌کند. شده که در یک قصه سه پراکنش باز شده ولی حواش هم هست پراکنشها را ببندد. قصه را شروع می‌کند یک نکته لطیفی برداشت می‌کند و به مناسبت وارد یک قصه دیگر می‌شود. باز همان جا یک نکته لطیفی به ذهنش می‌رسد و به مناسبتی یک قصه دیگر را شروع می‌کند، بعد یکی یکی پراکنشها و گروه‌ها را می‌بندد؛ یعنی قصه‌ها را هم تمام می‌کند و آن‌چه از قصه مد نظرش بوده می‌گوید.

قصه انبیا برای تثبیت دل‌ها

در ص ۲۳۵ سوره هود، آیه ۱۲۰: **وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرَّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ**

وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ *

وَكُلًّا؛ و هرآن‌چه را که **نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرَّسُلِ**؛ از قصه انبیا برایت تعریف می‌کنیم **مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ**؛ آن چیزی را داریم تعریف می‌کنیم که دل توی پیغمبر با آن جان بگیرد و تثبیت بشود. ما تاریخ نمی‌گوییم و لذا اشاره به زمان و مکان هم نمی‌کنیم و حوادث را هم پشت سر هم نمی‌گوییم. داستان نبی اسرائیل را در قرآن ببینید، کاملاً قسمت ته داستان سر داستان گفته شده و سر داستان ته داستان گفته شده؛ یعنی سر و ته داستان کاملاً عوض شده. بعضی می‌گویند: این‌ها «فلاش بک»های قرآن است؛ مثل داستان‌ها که از ته شروع می‌کنند بعد شروع می‌کنند از اول داستان را نقل می‌کنند. می‌گوید: ما چیزی از داستان انبیا می‌گوییم **مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ**؛ ما در این داستان **حق** را می‌گوییم و **موعظه** و **ذکرهای** برای مؤمنین است **لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى (۱۱۱)**؛ افترا و حرف بی‌خودی بافتن در داستان ما نیست. ما چیزی می‌گوییم که **پند و اندرز** و تذکر باشد.

شاید رمز این‌که از داستان‌های پیامبران به عنوان احسن اقصص یاد شده، همین باشد که باعث **تثبیت دل**

است.

سؤالی هست که آیا همه داستان‌های قرآن داستان‌های حقیقی است؟ یا در قرآن رمان و داستان‌هایی هم که

اتفاق نیفتاده نوشته شده؟

داستان تمثیلی خلقت حضرت آدم در قرآن

همه‌اش حقیقی است الا یک داستان! که همان را هم خود قرآن کدگذاری کرده که این داستان تمثیلی است

و همانطور که علامه می‌گوید آن داستان خلقت حضرت آدم است که دروغ نیست بلکه تمثیل است. این که به

ترتیب آمده که ملائکه سجده می‌کنند و... این جور نیست. در سوره اعراف در خلقت آدم آمده: **وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ**

ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ (۱۱) خَلَقْنَاكُمْ؛ همه شما را خلق کردیم **ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ؛** همه شما را

صورت دادیم، **ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ؛** بعد به ملائکه گفتیم که بر آدم سجده کنید! این خودش یک کد

قرآنی است که نشان بدهد داستان مخصوص حضرت آدم نبوده! **سجده ملائکه** است بر آدمیان و ملائکه خادم

آدمیان محسوب می‌شوند و گرنه این که فکر کنید داستان فقط داستان آدم بوده، این نیست و این تنها داستانی

است که تمثیلی است، نه این که دروغ است! و در قرآن شواهد بسیاری بر این مطلب هست. این داستان مثل این

است که من بگویم: خدا وقتی گل سرخ را آفرید، نسیم بهاری را صدا زد و به طوفان هم گفت: بیا. به نسیم

بهاری گفت: تو در خدمت این باش! به طوفان هم گفت: تو در خدمت این باش! نسیم بهاری گفت: من هستم.

طوفان گفت: من می‌زنم و این را درب و داغان می‌کنم. داستان خلقت آدم یک چنین چیزی است که در خلقت

عالم دو حیثیت وجود دارد: حیثیت ملکی که در خدمت آدم هستند و یک طائفه‌ای از فرشتگان که در خدمت

آدم نیستند و برضد آدم دارند حرکت می‌کنند. قرآن این را در قالب داستان پیاده کرده. اگر ما شاهد نداشتیم

نمی‌توانستیم چنین حرفی بزنیم و شواهد آن در همان سوره هست. در جایی در ده جلسه این آیات ۳۰ تا ۴۰

سوره بقره را با شواهد و کدهایش در سراسر قرآن بررسی کردیم.

پیام‌های قصه حضرت یوسف برای تک تک آدم‌ها

به هر حال قصص انبیا تثبیت دل است. این که در سوره یوسف آمده که احسن القصص است یکی از قصه‌های خیلی خوب در قرآن است. در داستان حضرت موسی، حضرت عیسا را به دریا زد و شکافت، این چه پیامی برای من دارد؟ گرچه این پیام را دارد که اگر خدا بخواهد کاری بکند، اراده‌اش را پیش می‌برد ولی در سوره یوسف پیام‌هایی هست که این داستان را متمایز می‌کند. هم آن موقعی که توی چاه انداختندش، هم آن موقعی که از چاه در آوردندش، هم آن موقعی که فروختندش، هم آن موقعی که در زندان تعبیر خواب کرد و این که یک مملکت بحران‌زده را به دستش دادند و او مدیریت کرد.

بزرگواری یوسف درسی برای همگان

آیه ۱۰۰ همین سوره: ص ۲۴۷ را بیاورید: همین کرامتی که از حضرت یوسف بروز می‌کند، واقعاً در آدم تأثیر می‌کند: با این که همه بلاها را سر حضرت درآوردند ببینید آخر حضرت چه می‌گوید؟ **وَرَفَعَ أَبْوَيْهَ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ**

وَرَفَعَ أَبْوَيْهَ عَلَى الْعَرْشِ؛ خاله و پدرش را (مادر حضرت فوت کرده بودند) نشاند روی تخت **وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا؛** همه بر او سجد کردند **وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ؛** این جور گفت که این تأویل آن رویایی بود که دیدم **(يَا أَبْتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴))** **قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا؛** خداوند این را حق قرار داد. **وَقَدْ أَحْسَنَ بِي؛** خدا به من نیکی کرد. **إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ؛** نمی‌گویند مرا از چاه خارج کرد! می‌گویند: خدا مرا از زندان خارج کرد؛ چون که جلوی داداش‌هایش هست. اصلاً به روی برادرانش نمی‌آورد گرچه ماجرا از چاه شروع شد ولی اصلاً حرفی از چاه نمی‌زند. دیدید که الحمدلله‌های ما یک بوهای خاصی دارد که مثلاً می‌گوییم: الحمدلله بعد ماجرای چاه ببین چه شد؟! که همه را ببریم در خجالت که شما چه کار کردید و من چکار کردم! من به کجا رسیدم و شما به کجا؟! دیدید حالتان گرفته شد! **وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ؛** و شما را از آن بیابان آوردتان این جا. تقصیر را گردن برادرانش نمی‌اندازد **مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي؛** بعد از

این که شیطان رابطه مرا با برادرانم به هم زد! نمی‌گوید: بعد از این که داداش‌ها توطئه کردند بلکه تقصیرها را به گردن شیطان می‌اندازد.

چرا قصه حضرت یوسف احسن القصص است

گاهی برای احسن القصص این قصه شواهد روایی پیدا می‌کنند؛ چون که هر کسی که در این قصه نقش داشته عاقبت به خیر شده! و پیام دارد که داستان از هر کجا شروع شود، می‌تواند به عاقبت به خیری ختم بشود. خود حضرت که معلوم است. برادران که به **صلاح و رستگاری** می‌رسند. زلیخا جزء زهاد می‌شود. عزیز مصر تنها فرعون بود که عاقبت به خیر شده. آن هم‌بندی‌های حضرت همه عاقبت به خیر می‌شوند.

یکه تازی خداوند در قرآن!

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ؛ این قصه‌ها را ما برایت تعریف می‌کنیم به موجب این وحی که داریم به تو می‌کنیم و تو قبلش این حرف‌ها را بلد نبودی! خدا تعارف ندارد. می‌گوید: این چیزهایی که ما داریم می‌گوییم از ما دارد به تو می‌رسد. این جاها خدا با پیغمبرش خیلی بد برخورد می‌کند؛ یعنی جوری برخورد می‌کند که می‌خواهد بگوید: حواست باشد ما این‌ها را به تو می‌دهیم! این هم از مواردی است که به در می‌گوید تا دیوار بشنود! همه بدانند این حرف‌ها حرف‌هایی است که ما داریم یاد می‌دهیم، فکر نکنید پیغمبر خودش دارد یک حرف‌هایی می‌زند! گاهی خدا در میانه یک بحث اشاره می‌کند که ای پیغمبر تو هیچ کاره‌ای! و بعد بحث را ادامه می‌دهد. این یکی از **سبک‌های قرآن** است که شواهدش را در آیات گفته‌ایم. خداوند به همه می‌گوید شما هیچ کاره‌اید علی‌الخصوص پیغمبر؛ چون که شأن او بالاتر است و نبی است. ما آدم‌هایی را داریم که آدم‌هایی کمی نبودند به یک جاهایی رسیده‌اند و خدا با آن‌ها برخورد کرده؛ مثل بلعم باعورا **وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ** (اعراف: ۱۸۵)؛ ما به کسانی آیاتی دادیم و بعد از آنان گرفتیم. شیطان افتاد دنبالشان و گمراه شدند. یا سامری کم کسی نبوده!

حضرت موسی به او می‌گوید: **قَالَ فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؛** منظورت چه بود که این کار را کردی؟ **قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي** (طه: ۹۶-۹۵)؛ من یک چیزی در حضرت موسی دیدم که مردم ندیدند. خداوند برخوردی که با پیغمبر می‌کند خیلی شدیدتر از برخورد با سامری است که متنبی است و می‌فرماید: **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ** (حاقه: ۴۷-۴۴)؛ اگر این پیغمبر بخواهد تَقَوَّل بکند؛ چیزی را که ما نگفتیم برود بگوید * سفت می‌گیریمش * رگ گردنش را می‌زنیم * هیچ کدامتان هم جلودار ما نیستید * این مال شأن پیغمبر است. نه این که پیغمبر تَقَوَّل می‌کند! منتها می‌خواهد تکلیف را مشخص کند. بگوید این قضیه، وحی و نبوت است تو نمی‌دانستی، تو آن جا نبودی؛ **وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ؛** قصه را می‌گوید و بعد می‌گوید: تو آن جا نبودی ما داریم به تو می‌گوییم. خدا می‌خواهد خودش را در قرآن نشان بدهد که شما وقتی قرآن می‌خوانید اصلاً خدا را ببینید. می‌بینید حتی پیغمبر هم در قرآن حجاب ما و خدا نیست. تمام این قرآنی که می‌خوانید به زبان پیغمبر گفته شده ولی وقتی می‌خوانید احساس می‌کنید خدا دارد صحبت می‌کند.

ص ۴۸۹، شوری: ۵۲: **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ***

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا (جبرئیل) مِنْ أَمْرِنَا، امر و خلق یک بحثی مفصل است است **مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؛** اصلاً تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چیست؟ می‌گوید: «ما کنت تدری» نه «ما تدری» وقتی حرف نفی با فعل بیاید؛ یعنی نمی‌دانستی ولی وقتی با «کان» بیاید؛ یعنی تو مال این حرفها نبودی این حرفها را بفهمی که بدانی ایمان چیست؟ کتاب چیست؟ تو اصلاً این کاره نبودی **وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا؛** ما قرار دادیم آن کتاب و ایمان را نوری ... **وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛** و آن موقع تو هدایت به صراط مستقیم شدی. هرچقدر آدم بزرگ بشود، دیگر پیغمبر نمی‌شود که وحی دریافت بکند!

در ص ۲۲۷، هود: ۴۹: **تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ**

إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ *

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ؛ این‌ها از اخبار غیب بود که تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ؛ ما وحی کردیم به سمت تو مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا؛ نه تو مال این حرف‌ها بودی که بدانی و نه قوم تو می‌توانست بفهمد قبل از این فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ؛ صبر کن عاقبت از آن متقین است.

این که می‌بینید با پیغمبر این جوری صحبت می‌کند برای این است که درشت بکند این مطلب را که این قرآن خواندنی است.

تورات و انجیل به وزن احادیث قدسی ماست

فرق قرآن با کتاب تورات و انجیل همین است که کتاب تورات و انجیل خواندنی نبوده، معادل حدیث قدسی ما و بلکه پایین‌تر مثل احادیثی مثل اصول کافی. وحی‌ای که به پیغمبر ما شده وحی قرآنی بوده، لذا اصرار دارد بگوید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا**؛ یعنی ما قرآن را خوانده شده آوردیم؛ یعنی الفاظ به الفاظش را ما آوردیم؛ چون که قرار است این کتاب جاودانه باشد ولی در تورات و انجیل یک معنی به قلب حضرت موسی خطور کرده و آن را گفته و حواریون هم نوشته‌اند. در حدیث قدسی هم معنا را جبرئیل گفته و پیغمبر با لفظ خودشان بیان کرده‌اند.

تورات و انجیل به وزن احادیث قدسی ماست. برای همین داریم **لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ**؛ تند تند نخوان لزومی ندارد تند و تند تکرار بکنی که از یادت نرود! جمع و خواندنش با خداست **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ** (قیامه: ۱۶-۱۷).

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ؛ من ۱۱ ستاره و خورشید و ماه را دیدم که بر من سجده می‌کردند. که اگر «رأیت» تکرار شده شاید به خاطر این است که بین آن‌ها فاصله افتاده. **يَا أَبَتِ** برای تلطیف فضا است به معنی بابا جان!

این که این‌جا سجده چه معنایی دارد؟ مگر خورشید و ماه را چه جوری دیده؟ این یک بحث مهم دارد

نکته‌ای در این آیه است که آشنایی با زبان لازم دارد: گفته: **رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** و نگفته «ساجدات»؛ یعنی با این ستارگان معامله ذوی العقول می‌کند نه غیر ذوی العقول! در دستور زبان عربی اگر اشاره به غیر ذوی العقول بشود، با آن معامله مؤنث می‌شود. این هم فحش به مؤنث نیست!^۱

همه موجودات شعور دارند

این یعنی یک حرکت مذبوحانه برای احقاق حقوق خانم‌ها. حالا این هم قاعده زبان عربی است که اگر چیزی مثل ماه و ستاره غیر ذوی العقول باشد، در حالت جمع با آن معامله مؤنث می‌شود و در حالت مفردش فرق می‌کند. در فارسی که هر چیز خوشگل است می‌گویند خانم است؛ مثلاً ماجرای خورشید خانم و آقا خرسه! به هر جهت دستور زبان اقتضا داشت بگوید: ساجدات و نه ساجدین. این اشاره به یک **فرهنگ قرآنی** است. فرهنگ دینی ماست که ما اصلاً موجودات غیر ذوی العقول اصلاً نداریم. همین در و دیوار شعور دارند و فردای قیامت هم **شهادت** می‌دهند. اگر در آیات و روایات شهادت موجودات را می‌بینید تأویلش نکنید:

کرده‌ای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نی ذکر را

خودت را ببر بالا! ذکر را پایین نیاور! این چیزها یکی دوتا هم نیست در قرآن که بشود تأویل کرد. مثلاً در روایت داریم یک سنگی بوده **إِنِّي لَأَعْرِفُ حَجْرًا بِمَكَّةَ كَانَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِلَيَّ لَأَعْرِفُهُ الْآنَ**؛ سنگی قبل از این که من به بعثت برسم به من سلام می‌کرد و من الان او را می‌شناسم. در روایات داریم که سنگ کلام می‌کند و قبر هر روز دارد حرف می‌زند. **إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ أَنَا الْقَبْرِ؛** من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من قبرم. **أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ.** این‌ها را کسی که گوش داشته باشد می‌شنود. در روایتی از پیغمبر است که **لَوْ لَا تَمَزَّغَ قُلُوبِكُمْ وَتَزِيدُكُمْ فِي الْحَدِيثِ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ.** به قوزه پنبه که ریش ریش می‌کنند تمزغ می‌گویند. اگر قلب پراکنده نداشتید و ذهنتان را به هزار جا نمی‌دادید، معجزه تمرکز داشتید. واقعا تمرکز اعجاز است. شما اگر یک ورقه را ده سال زیر آفتاب بگذارید نهایتاً زرد می‌شود ولی نیم دقیقه بگذاریدش زیر ذره بین، می‌سوزد و لذا اگر ریش ریش شدن افکارتان

نبود و اینقدر هم حرف نمی‌زدید، چیزهایی که من می‌شنوم شما می‌شنیدید. این که بانو امین این مجتهده اصفهانی مال دو هزار سال پیش که نیست معاصر ماست. ایشان می‌گوید: اولین مراتب سلوک الی الله این است که شما صدای تسبیح در و دیوار را بشنوید. ایشان می‌گوید: گاهی در زمان مطالعه آنقدر سر و صدای تسبیح در و دیوار زیاد بود که نمی‌توانستم مطالعه کنم. این‌ها که تعارف و شوخی نیست!

سقوط سنگ از خشیت خدا با قانون جاذبه منافاتی ندارد

این که داریم **رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ**؛ یعنی این‌ها شعور دارند.

آیه ۷۴ سوره بقره را بیاورید! **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ؛** قلبشان مثل سنگ شد **مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ؛** از میان سنگ‌ها سنگ‌هایی هستند که چشمه از درونشان می‌جوشد (این قابل قبول است) **وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ؛** بعضی سنگ‌ها هستند که در آن‌ها انفجار ایجاد نمی‌شود، یک ترک‌هایی برمی‌دارند و از درونشان آب بیرون می‌آید (این هم قابل قبول است) **وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ؛** بعضی از سنگ‌ها هستند که از **خشیت خدا** از بالا به پایین می‌افتند.

شرط شهادت دادن تحمل شهادت است

پذیرش این دیگر خیلی راحت نیست! این را هم نمی‌توانید بگویید ما قانونش را درآورده‌ایم و این قانون نیوتن است. آن‌ها سر جای خودش! این‌ها با هم تعارضی ندارد! این که قانون نیوتن با فرمول $F=ma$ تنظیم می‌شود، این سر جای خودش، ولی این از خشیت خدا پایین می‌افتد. این‌ها هم چیزهایی است که «خویش را تأویل کن نی ذکر را». این که داریم در روز قیامت در و دیوار شهادت می‌دهند، این‌ها باید بفهمند و در جایی **تحمل شهادت** بکنند. اگر کسی ندیده شهادت بدهد قابل قبول نیست. این‌ها به افعال و اخلاق و اعتقادات شاهدند و حتی افکاری که شما در ذهنتان دارید. آیه دیگری بخوانیم تا معلوم شود که کسی نباید دست به تأویل این معارف بزند.

موجودات تسبیح می‌کنند و بر این تسبیح علم دارند

سوره اسراء: آیه ۴۴ دارد: **تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ**؛ بر او آسمان‌های هفت گانه و زمین و هرچه در آن است دارند تسبیح می‌کنند **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ**؛ و نیست چیزی (إن نافیه) مگر این که دارد **تسبیح خدا** می‌کند ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید **إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا**؛ برای این که هیچ‌گونه دست به توجیه و تأویل نزنید آیه ۴۱ نور را بیاورید: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ**؛ آیا نمی‌بینی (توقع خدا این است که ببینید) آن چه در زمین و آسمان است و آن پرنده‌هایی که در آسمان پر گشوده‌اند همه دارند تسبیح می‌کنند؟ **كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ**؛ همه این‌ها خودشان عالم به این صلات و تسبیحشان هستند؛ یعنی همه در و دیوار و پرنده‌گان خودشان می‌دانند که چکار می‌کنند! **تأویل** نکن به این که: نه! همین که هستند و این که آیتی از آیات خدا هستند؛ یعنی این که دارند تسبیح خدا می‌کنند. این نیست! بلکه خودشان می‌فهمند چکار دارند می‌کنند. خودشان می‌دانند که دارند تسبیح می‌کنند.

خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار

سعدی می‌گوید: این خروسی که دارد ندا در می‌دهد خودش می‌داند که دارد چکار می‌کند. همه عالم را بی‌شعور و خودتان را با شعور فرض نکنید. **كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ**؛ همه عالم با شعور دارد تسبیح می‌گوید و فقط من بی‌شعور تسبیح نمی‌گویم! **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ**؛ و خداوند به کاری که این‌ها می‌کنند علیم است. پس اگر گفته **رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** و نگفته ساجدات، رمزش در این معارف است که در آیات قرآن هم کم نیست! که اگر آیات را با این دقت بخوانید می‌بینید. این چیزها هم آشنایی با زبان و ادبیات عربی می‌خواهد، نه عرب زبان بودن که گفتم.

صلوات!

۱. برای شئونات خانم‌ها هم لزومی ندارد این ضمائر را عوض کنیم چنان‌چه دارند فمنیست‌ها عوض می‌کنند. یک مقاله می‌خواندم و دیدم هی دارد she-he. تا حالا ضمیر people را به he برمی‌گرداندند اُنْکَشَفْ؛ معلوم شد که فمنیست‌ها تصویب کردند که چه کسی گفته people، he است؟ بلکه she هم هست و باید هم he به کار برود و هم she و این جزء قوانین نگارش درآمده و چنان‌چه مقاله‌ای هرچقدر هم علمی باشد اگر ضمیرها را به صورت she-he برنگرداند، مقاله رد می‌شود!